

مکاتب تفسیری

جلد دوم

نقد مکتب و تفسیرهای باطنی محض

مکتب تفسیری اجتهادی و اقسام آن

نقد مکتب و تفسیرهای اجتهادی قرآن به قرآن

علی اکبر بابایی

زمستان ۱۳۹۲

بابایی، علی اکبر، ۱۳۳۳ -

مکاتب تفسیری / علی اکبر بابایی. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۱.

ج. - پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۹، ۱۱۶، ۲۳۰. علوم قرآنی؛ ۲، ۵، ۲۵ (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ ۱۰۷۷. الهیات (علوم قرآنی و حدیث)؛ ۲۰)

ISBN: 978-964-7788-00-7 (ج.۱)

بها: ۱۸۵۰۰ ریال

ISBN: 978-964-7788-54-0 (ج.۲)

بها: ۲۹۰۰۰ ریال

ISBN: 978-600-298-012-0 (ج.۳)

بها: ۱۱۴۰۰۰ ریال

ISBN: 978-600-298-013-7 (دوره)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه. ج. ۲: ص [۳۵۷]-۳۶۸. همچنین به صورت زیرنویس.

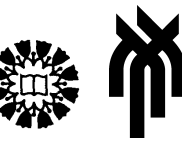
مندرجات: ج. ۱. مفسران نخستین، مکتب روایی محض، تفاسیر روایی محض. ج. ۲. نقد مکتب و تفسیرهای باطنی محض، مکتب تفسیری اجتهادی و اقسام آن، نقد مکتب و تفسیرهای اجتهادی قرآن به قرآن. ج. ۳. بررسی و نقد مکتب و تفسیرهای اجتهادی روایی، بررسی و نقد مکتب و تفسیرهای اجتهادی ادبی، بررسی و نقد مکتب و تفسیرهای اجتهادی علمی
نمایه.

۱. تفسیر - فن. ۲. مفسران - نقد و تفسیر. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). ج. عنوان.

۲۹۷ / ۱۷۱

BP ۹۱ / ۵ / ۲ ر ۹۴

م ۸۱ - ۱۳۹۹



مکاتب تفسیری (جلد دوم)

مؤلف: علی اکبر بابایی

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

ناشر همکار: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ پنجم: زمستان ۱۳۹۲ (چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۹)

تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: قم - جعفری

قیمت: ۱۰۵۰۰۰ ریال

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰)، نمابر: ۶۶۹۷۸۹۲۰ و ۶۶۴۰۲۶۰۰، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰ و ۶۶۴۰۲۶۰۰، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

Website: www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

تهران: بزرگراه جلال آل احمد، تقاطع پل یادگار امام، روبه‌روی پمپ گاز، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)،

تلفن: ۴۴۲۴۶۲۵۰، نمابر: ۴۴۲۴۸۷۷۷ □ تهران: خ انقلاب، خ ابوریحان، ش ۱۰۷ و ۱۰۹. تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰، نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸

Website: www.samt.ac.ir

Email: info@samt.ac.ir



عکس امام

امروز فضلا و مدرسین علوم اسلامی طریقهٔ سلف صالح را حفظ و افکار خود را برای هرچه پربارتر کردن فقه و تفسیر و فلسفه و سایر علوم اسلامی به کار برند و شاگردان خود را برای همین مقصد الهی هدایت کنند.

صحیفهٔ نور، ج ۱۸، ص ۲۳۳

پیام پژوهش

نیاز گسترده دانشگاه‌ها به منابع و متون درسی با نگرش اسلامی در رشته‌های علوم انسانی، و محدود بودن امکانات مراکز علمی و پژوهشی که خود را موظف به پاسخگویی به این نیازها می‌دانند، ایجاب می‌کند امکانات موجود با همکاری دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در مسیر اهداف مشترک به خدمت گرفته شود و افزون بر ارتقای کیفی و کمی منابع درسی از دوباره کاری جلوگیری به عمل آید.

به همین منظور، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) بیست و یکمین کار مشترک خود را با انتشار کتاب مکاتب تفسیری (جلد دوم) به جامعه علمی کشور عرضه می‌کنند.

این کتاب در گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه برای دانشجویان رشته‌های «علوم قرآنی» و «علوم قرآنی و حدیث» در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا به عنوان منبع کمکی دروس «روشهای تفسیری» و «مکاتب تفسیری» تدوین شده است. امید آنکه علاوه بر جامعه علمی و دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| پیشگفتار | ۱ |
| فصل دوم: مکتب باطنی محض | |
| دلایل مکتب باطنی محض | ۱۰ |
| ماهیت باطن قرآن | ۱۱ |
| معیار صحت تفسیر باطن قرآن | ۲۰ |
| معیار و شرایط صحت تفسیر باطنی در دیدگاه ذهبی | ۲۲ |
| نقد | ۲۳ |
| دیدگاهی دیگر در معیار و شرایط صحت تفسیر باطن قرآن | ۲۴ |
| نقد | ۲۸ |
| نتیجه‌گیری | ۳۵ |
| نسبت ناروا و انکار بی‌مورد | ۳۶ |
| نقد | ۳۷ |
| تفاسیر باطنی محض | ۴۴ |
| ○ حقائق التفسیر | ۴۵ |
| ○ حقائق التفسیر در منظر دیگران | ۵۰ |
| ارزیابی | ۵۳ |
| ○ التفسیر الصوفی للقرآن عند الصادق | ۵۵ |
| ○ زیادات حقائق التفسیر | ۵۶ |
| ○ عرائس البیان فی حقائق القرآن | ۵۷ |
| ارزیابی | ۶۰ |
| ○ تفسیر القرآن الکریم | ۶۰ |

| | |
|----|--------------------------------|
| ۶۰ | مؤلف |
| ۶۱ | ۱. نفی استناد کتاب به ابن عربی |
| ۶۱ | ۲. استناد به عبدالرزاق |
| ۶۴ | بررسی |
| ۶۵ | گرایش مذهبی کاشانی |
| ۶۷ | مکتب تفسیری مؤلف |
| ۶۸ | بررسی |
| ۶۸ | محتوای تفسیر |
| ۶۸ | تأویل |
| ۷۱ | نقد و ارزیابی تأویل‌ها |
| ۷۸ | تطبیق |
| ۷۹ | نقد و بررسی |
| ۸۰ | تفسیر |
| ۸۲ | نقد و بررسی |
| ۸۵ | ○ مرآة الانوار و مشکاة الاسرار |
| ۸۶ | ساختار کلی کتاب |
| ۸۸ | مؤلف |
| ۸۹ | مکتب تفسیری مؤلف |
| ۹۱ | نقد و بررسی |
| ۹۲ | روش تفسیری مؤلف |
| ۹۶ | بررسی و نقد |

فصل سوم: مکتب اجتهادی

| | |
|-----|--|
| ۱۰۹ | دلایل مخالفان مکتب اجتهادی |
| ۱۰۹ | ۱. تفسیر اجتهادی، نسبت دادن معنا به خدا بدون علم است |
| ۱۱۳ | ۲. تبیین قرآن ویژه پیامبر است |
| ۱۱۴ | ۳. روایات تفسیر به رأی |
| ۱۱۵ | ۴. سیره صحابه و تابعین |
| ۱۱۶ | دلایل طرفداران مکتب اجتهادی |

شش

۱۲۶ اقسام مکتب اجتهادی

فصل چهارم: مکتب اجتهادی قرآن به قرآن

| | |
|-----|--|
| ۱۲۸ | طرفداران این مکتب با سه نظریه |
| ۱۴۵ | بررسی نظریه اول |
| ۱۵۳ | بررسی نظریه دوم |
| ۱۵۵ | دلایل نادرستی نظریه دوم |
| ۱۵۵ | ۱. ویژگی‌های قرآن و قواعد تفسیر |
| ۱۶۳ | ۲. برخی از آیات قرآن |
| ۱۶۵ | ۳. روایات |
| ۱۶۸ | دلایل طرفداران نظریه دوم |
| ۱۶۹ | ۱. دلایل قرآنی |
| ۱۸۵ | ۲. دلایل روایی |
| ۱۹۴ | ۳. روش تفسیری معصومین |
| ۱۹۷ | بررسی نظریه سوم |
| ۱۹۹ | تفاسیر اجتهادی قرآن به قرآن |
| ۲۰۰ | ◦ المیزان فی تفسیر القرآن |
| ۲۰۳ | مؤلف |
| ۲۰۵ | برخی از آثار مرتبط با این تفسیر |
| ۲۰۸ | بیان روایات تفسیری در این تفسیر |
| ۲۰۹ | مکتب و روش تفسیری |
| ۲۲۴ | تبیین مفردات |
| ۲۳۸ | توجه به قواعد ادبی |
| ۲۴۳ | توجه به قرائن |
| ۲۵۲ | ویژگی متکلم |
| ۲۵۳ | ویژگی مخاطب |
| ۲۵۴ | ویژگی‌های موضوع سخن |
| ۲۵۶ | مقام و لحن کلام |
| ۲۶۰ | معرفت‌های بدیهی و برهان قطعی آشکار |

هفت

| | |
|-----|---|
| ۲۶۴ | روش تفسیری مؤلف در بهره‌گیری از روایات |
| ۲۷۸ | روش تفسیری مؤلف در استفاده از سیاق |
| ۲۸۰ | قوت‌های این روش |
| ۲۸۴ | ضعف‌های این روش |
| ۲۸۶ | بررسی شیوه تفسیری وی در استفاده از آیات دیگر قرآن |
| ۲۹۴ | علم یا علمی بودن مستندهای تفسیر |
| ۲۹۹ | توجه به اقسام دلالت‌ها |
| ۳۰۵ | باطن قرآن |
| ۳۰۸ | قوت‌های این روش |
| ۳۰۸ | ضعف‌های این روش |
| ۳۱۲ | نتیجه‌گیری |
| ۳۱۲ | ○ اضاء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن |
| ۳۱۴ | مصادر این تفسیر |
| ۳۱۵ | مؤلف |
| ۳۱۸ | اتجاه تفسیری مؤلف |
| ۳۲۱ | روش تفسیری مؤلف |
| ۳۲۱ | روش وی در موارد اختلاف قرائت |
| ۳۲۸ | تبیین مفردات |
| ۳۳۲ | توجه به قواعد ادبی |
| ۳۳۶ | توجه به قرائن |
| ۳۵۳ | علم یا علمی بودن مستندات |
| ۳۵۳ | توجه به اقسام دلالت‌ها |
| ۳۵۵ | ذکر بطون برای آیات |
| ۳۵۷ | منابع و مأخذ |
| ۳۶۹ | نمایه |

پیشگفتار

همان‌گونه که در پیشگفتار جلد اول مکاتب تفسیری اشاره شد، قرآن کریم قابل اعتمادترین منبع وحیانی است؛ ولی معارف، علوم و احکامی که بر آن دلالت یا اشارت دارد، از جهت ظهور و خفای دلالت آیات و آسانی و دشواری فهم آن‌ها - از الفاظ و عبارات - سطح‌ها و مرتبه‌های گوناگونی دارد. فهم مرتبه‌ای از آن برای عموم آسان می‌باشد و آیه «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۱ و مانند آن^۲ گویای این مدعاست، و فهم کامل معارف، علوم و احکام آن ویژه پیامبر اکرم ﷺ و اوصیای گران قدر ایشان است؛ از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ما يستطيع احد ان يدعى ان عنده جميع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الاوصياء»^۳؛ هیچ‌کس جز اوصیا نمی‌تواند ادعا کند همه قرآن، از ظاهر و باطن، نزد او است. و مرتبه‌ای از معانی و معارف آن برای غیر پیامبر و امامان معصوم قابل فهم و دست‌یابی است، ولی به تدبیر و تفسیر و تلاش علمی مناسب نیاز دارد. شاهد این مدعا، افزون بر آیاتی که به تدبیر در قرآن ترغیب و تدبیر نکردن در آن را نکوهش می‌کند،^۴ تفسیرهایی است که تاکنون برای قرآن کریم نوشته شده و بخشی از معانی و مطالب آن را که ابتدا آشکار و معلوم نبوده است، تبیین و تفسیر کرده‌اند. پوشیده نیست که برای فهم این بخش از معارف قرآن کریم، علوم و

۱. قمر، آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰.

۲. مانند «فَأَيُّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان، ۵۸) و «فَأَيُّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم، ۹۷).

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۶، کتاب الحجّة، باب أنّه لم یجمع القرآن کلّه الا الائمة علیهم السلام، حدیث ۲.

۴. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، ۲۴).

آگاهی‌هایی نیاز است که بدون تحصیل آن‌ها نمی‌توان به فهم صحیح این مرتبه از معارف قرآن دست یافت.

از جمله دانش‌هایی که بی‌تردید در فهم صحیح این بخش از معارف قرآن کریم می‌تواند مؤثر باشد، آشنایی با نقاط قوت و ضعف مکاتب تفسیری و نظریه‌هایی است که تاکنون درباره‌ی چگونه تفسیر کردن قرآن پدید آمده است؛ همچنین یکی از منابعی که در تفسیر قرآن کریم می‌توان از آن کمک گرفت کتاب‌های تفسیری فراوانی است که با روش‌های مختلف به تفسیر آیات پرداخته‌اند. بدیهی است شناخت ویژگی‌های هر یک از این تفسیرها و بررسی صحت و سقم مکتب و روش تفسیری مؤلفان آن‌ها، در بهره‌گیری صحیح از آن‌ها و درس‌آموزی از تجربه‌ها و خطاهای مفسران پیشین بسیار سودمند است.

در این کتاب برای تأمین این آگاهی مفید برای تفسیر، دیدگاه‌های مختلفی که تاکنون درباره‌ی چگونه تفسیر کردن قرآن پدید آمده و تفسیرهایی که براساس آن تألیف و تدوین شده، با عنوان مکاتب تفسیری^۱ تبیین و بررسی می‌شود و به دنبال بررسی هر یک از آن‌ها، برخی تفسیرهای معروف که براساس آن مکتب یا متأثر از آن تألیف شده، معرفی می‌گردد و روش تفسیری آن‌ها در برخی به اجمال و در بسیاری از تفسیرهای اجتهادی با تفصیل، بررسی و ارزیابی می‌شود. در بررسی بیشتر کتاب‌های تفسیری سیر قواعدی که در روش‌شناسی تفسیر قرآن تحقیق و تبیین شده، در نظر بوده و بررسی آن‌ها به ترتیب آن قواعد و با این لحاظ که در تفسیر آیات چه مقدار به آن قواعد توجه شده، می‌باشد. در مواردی نیز دیدگاه‌های برخی از صاحبان تألیف در زمینه مکاتب و کتاب‌های تفسیری نقد و بررسی شده است؛ زیرا اولاً: آنان از پیشگامان تحقیق در این زمینه بوده‌اند و به چالش کشیدن دیدگاه‌های آنان می‌تواند در تعمیق شناخت مکاتب و کتاب‌های تفسیری مؤثر باشد، و ثانیاً: برخی از نویسندگان اهل تسنن در اثر دور بودن از محیط شیعه یا به دلایل دیگر توصیف‌های نادرستی از برخی تفاسیر شیعه ارائه کرده‌اند که با نقد سخنان آنان، تصورات نادرستی که نسبت به کتاب‌های شیعه پدید آمده یا ممکن است پدید آید، برطرف می‌شود. امید که این بضاعت مزجاء گامی مؤثر در پیشرفت دانش تفسیر و خدمتی به شیفتگان معارف قرآن و استادان و دانشجویان تفسیر باشد و مورد عنایت ولی عصر(عج) و قبول حضرت حق واقع شود.

۱. برای آگاهی از معنای لغوی و اصطلاحی «مکاتب تفسیری» و معنای منظور از آن در این کتاب ر.ک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴.

یادآور می‌شویم که مطالب مکاتب تفسیری در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست با عنوان مفسران نخستین، سه فصل دارد: در فصل اول با مفسران آگاه به همه معانی قرآن (پیامبر عظیم‌الشأن و اوصیای گران‌قدر آن حضرت) و مکتب تفسیری مورد تأیید آنان آشنا می‌شویم. در فصل دوم مفسران صحابی و در فصل سوم مفسران تابعی معرفی می‌شوند و ارزش تفسیر و ویژگی‌های مکتب و آرای تفسیری آنان بیان می‌شود. در بخش دوم کتاب، مکاتب تفسیری مفسرانی که از آنان آثاری بر جای مانده و برخی تفسیرهای معروف که براساس آن مکتب‌ها یا متأثر از آن‌ها تألیف شده است، نقد و بررسی می‌شود. این بخش نه فصل، دارد:

فصل اول: مکتب و تفسیرهای روایی محض؛

فصل دوم: مکتب و تفسیرهای باطنی محض؛

فصل سوم: مکتب اجتهادی و اقسام آن؛

فصل چهارم: مکتب و تفسیرهای اجتهادی قرآن به قرآن؛

فصل پنجم: مکتب و تفسیرهای اجتهادی روایی؛

فصل ششم: مکتب و تفسیرهای اجتهادی ادبی؛

فصل هفتم: مکتب و تفسیرهای اجتهادی علمی؛

فصل هشتم: مکتب و تفسیرهای اجتهادی جامع؛

فصل نهم: مکتب و تفسیرهای اجتهادی، باطنی.^۱

جلد اول مکاتب تفسیری به بخش اول و فصل اول بخش دوم اختصاص یافت و کتاب حاضر که جلد دوم است، با فصل دوم بخش دوم که در معرفی مکتب و تفسیرهای باطنی محض می‌باشد، آغاز می‌گردد و فصل سوم و چهارم بخش دوم نیز در همین جلد طرح می‌شود و فصل‌های دیگر آن در جلد سوم خواهد آمد، و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم.

علی‌اکبر بابایی

شهریور ماه ۱۳۸۲

سیزدهم رجب ۱۴۲۴

۱. برای آشنایی بیشتر با عنوان‌های فصل‌ها ر.ک: بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۲۴-۲۶.

مکتب باطنی محض

منظور از مکتب باطنی محض در تفسیر قرآن نظریه کسانی است که می‌گویند قرآن ظاهر و باطن دارد و تنها باطن آن مراد است و از این رو، آنچه از ظاهر قرآن فهمیده می‌شود مراد خدای متعال نبوده، حجت و قابل اعتماد و استدلال نیست و باید تلاش کرد تا باطن قرآن معلوم شود و تفسیر صحیح تنها تبیین باطن قرآن است.

در باطن داشتن قرآن اختلاف و تردیدی نیست و روایات متواتر در کتب روایی و تفسیری شیعه و سنی بر آن دلالت دارد^۱ و جمعی از مفسران مانند میبیدی در کشف الاسرار، نیشابوری در غرائب القرآن، آلوسی در روح المعانی افزون بر تفسیر ظاهر قرآن، معانی باطنی و اشاری نیز برای آیات ذکر کرده‌اند و حتی برخی در عین قبول این که ظاهر قرآن مراد خدای متعال و قابل اعتماد و احتجاج است، در تفسیری که برای قرآن نوشته‌اند به ذکر معانی باطنی اکتفا کرده‌اند،^۲ ولی با این وصف کسی را که بر مبنای نظریه فوق تفسیر باطنی محض برای قرآن نوشته باشد، سراغ نداریم. برخی این نظریه را به «فرقه اسماعیلیه»^۳ نسبت داده‌اند؛ در کتاب مواقف^۴ هفت لقب برای اسماعیلیه ذکر شده که نخستین آن «باطنی» است. «ایچی» در وجه کاربرد این لقب برای آنان گفته است: «لقولهم بباطن الكتاب دون ظاهره؛ زیرا آنان به باطن کتاب [قرآن] قائل‌اند نه ظاهر آن.» و جرجانی در شرح آن نوشته است: «زیرا آنان گفته‌اند قرآن ظاهر و باطنی دارد و مراد از آن، باطن آن است و ظاهر آن چیزی است که از لغت

۱. ر.ک: بابایی، علی اکبر، «باطن قرآن کریم»، مجله معرفت، شماره ۲۶، ص ۱۶-۷.

۲. مانند، ملاعبدالرزاق کاشانی در تفسیر القرآن الکریم منسوب به ابن عربی و ابوالحسن عاملی در مرآة الانوار و محمد بن حسین سلمی در حقائق القرآن.

۳. اسماعیلیه گروهی هستند که به امامت [امامان علیهم السلام] تا امام صادق علیهم السلام و بعد از آن حضرت به امامت فرزندش اسماعیل معتقد شده‌اند (ر.ک: مامقانی، محمدرضا، مقیاس الهدایه، ج ۲، ص ۳۲۱).

۴. کتاب المواقف در علم کلام تألیف عبدالرحمن بن احمد ایچی (م ۷۵۶ ه.ق) است و علی بن محمد جرجانی (م ۸۱۶ ه.ق) آن را شرح داده است (ر.ک: حاج خلیفه، مصطفی، کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۸۹۱).

معلوم می‌شود و نسبت باطن به ظاهر مانند نسبت مغز به پوست است و تمسک کننده به ظاهر آن، به مشقّت اکتساب معذب است و باطن آن به ترک عمل به ظاهر، منتهی می‌شود.^۱ ذهبی نیز در وجه لقب باطنیه برای آنان گفته است: «یا به خاطر اعتقاد آنان به امام باطن [غایب] است و یا به خاطر اعتقادشان به این است که قرآن ظاهر و باطن دارد و مراد از آن باطن آن است نه ظاهر آن».^۲

نوبختی^۳ در معرفی «قرامطه»، یکی از شعبه‌های فرقه اسماعیلیه،^۴ آورده است: «پنداشته‌اند که هر چه را خدای متعال بر بندگانش واجب کرده و پیامبرش سنت قرار داده و به آن فرمان داده است، ظاهر و باطنی دارد، و تمام آنچه خدا در ظاهر کتاب و سنت، بندگان را نسبت به آن عبادات و ادا کرده است، مثل‌هایی است که زده شده و در زیر آن مثل‌ها معناهایی است که بطون آن‌هاست و تنها باید به آن‌ها عمل کرد و نجات تنها در عمل به آن‌هاست و هر چه از آن‌ها، که ظاهر باشد، در عمل کردن به آن‌ها هلاکت و بدبختی است و آن جزئی از عذاب نزدیک‌تر [دنیا] است که خدا گروهی که حق را نشناخته و به آن معتقد نشده‌اند، با آن عذاب می‌کند و این نیز مذهب عموم اصحاب ابی‌الخطاب است».^۵

محقق طوسی در معرفی فرقه اسماعیلیه فرموده است: «آنان را به خاطر انتسابشان به اسماعیل بن جعفر صادق عليه السلام «اسماعیلیه» نامیده‌اند و به لحاظ این که گفته‌اند هر ظاهری باطنی دارد که آن باطن اصل و ریشه است و آن ظاهر نمای بیرونی آن است و هیچ ظاهری که باطن نداشته باشد، وجود ندارد مگر چیزی که مانند سراب است و هیچ باطنی که ظاهر نداشته باشد، نیست مگر خیالی که اصلی ندارد و به علت این‌که در بعضی حالات از ظواهر شریعت به باطن‌های آن عدول کرده‌اند، لقب «ملاحده» [ملحدها] به آنان داده‌اند».^۶

۱. «فانهم قالوا للقرآن ظاهر و باطن و المراد منه باطنه، و ظاهره المعلوم من اللغة، و نسبة الباطن الى الظاهر كنسبة اللب الى القشر و المتمسك بظاهرة معذب بالمشقة في الاکتساب و باطنه مؤد الى ترك العمل بظاهر [ه]» (جرجانی، علی بن محمد، شرح المواضع، ج ۸، ص ۳۸۸).

۲. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۹.

۳. حسن بن موسی بن حسن نوبختی از اعلام شیعه و از دانشمندان علم کلام در قرن سوم هجری قمری است که تألیفات فراوانی داشته و از جمله آن‌ها کتاب فرق الشیعه است که در آن فرقه‌های مختلف شیعه را معرفی کرده است (ر.ک: نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، مقدمه کتاب به قلم هبة‌الدین شهرستانی، ب-حی).

۴. گروهی از اسماعیلیه، مبارکیه هستند که به جای اسماعیل بن جعفر به امامت محمد بن اسماعیل قائل شده‌اند و فرقه‌ای از مبارکیه که شخصی ملقب به «قرمطویه» رئیس آنان است و از مبارکیه انشعاب یافته‌اند و امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را هفت امام و محمد بن اسماعیل بن جعفر را امام قائم می‌دانند، «قرامطه» نامیده می‌شوند (ر.ک: سبحانی، جعفر، تاریخ الاسماعیلیه، ص ۳۲۵-۳۲۶).

۵. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۵.

۶. عبارت نقل شده از وی چنین است: «انما سموا بالاسماعیلیة لانتسابهم الى اسماعیل بن جعفر الصادق عليه السلام و الباطنية

عبارت‌های «ایچی»، «جرجانی» و «ذهبی» تصریح دارند که اسماعیلیه به ظاهر قرآن قائل نبوده‌اند و باطن قرآن را مراد خدای متعال می‌دانسته‌اند نه ظاهر آن را و عبارت نوبختی نیز آشکارا دلالت دارد که قرامطه و همه اصحاب ابوالخطاب، نجات را تنها در عمل به باطن می‌دانسته‌اند و براساس گفته آنان می‌توان اسماعیلیه و قرامطه را از طرفداران این مکتب به شمار آورد؛ اما کلام محقق طوسی تصریح دارد که اسماعیلیه برای هر ظاهری از قرآن باطنی قائل هستند و باطن را اصل می‌دانند و در بعضی حالات از ظواهر شریعت عدول می‌کنند، ولی این که هیچ ظاهری از قرآن را در هیچ حالی از حالات مراد ندانند و به ظواهر قرآن هیچ اعتنایی نداشته باشند، از کلام وی به دست نمی‌آید، البته بر نفی چنین اعتقادی نیز دلالت آشکار ندارد.

از دانشمندان خود آنان به کتابی در تفسیر قرآن که بیانگر مکتب تفسیری آنان باشد، دست نیافته‌ام. ذهبی نیز گفته است: «با این که باطنیه تأویل قرآن را راهی برای رسیدن به اهداف خود قرار داده‌اند، به کتاب‌های مستقلی از آنان در تفسیر قرآن دست نیافته‌ام و نشنیده‌ام که کسی از آنان تفسیر جامعی برای همه قرآن (سوره، سوره و آیه، آیه) نوشته باشد و شاید سرّش این باشد که نتوانسته‌اند با عقاید خود در همه قرآن آیه به آیه پیش روند و برای تک تک آیات قرآن مطابق عقیده خود معانی باطن بیان کنند... تمام آنچه را که در تفسیر یا تأویل قرآن از آنان یافته‌ام تنها نصوص پراکنده‌ای در لابه‌لای کتاب‌هاست»^۱.
ولی برخی تألیف‌های غیر تفسیری آنان گویای آن است که به ظاهر قرآن نیز بی‌اعتنا نبوده‌اند. ناصر خسرو که یکی از گروندگان به مذهب اسماعیلیه و از دانشمندان و اعلام این فرقه به شمار می‌آید،^۲ گفتار دهم کتاب وجه دین^۳ را در اثبات ظاهر و باطن کتاب و

⇒ لقولهم کل ظاهر فله باطن یكون ذلک الباطن مصدرًا و ذلک الظاهر مظهرًا له و لا یكون ظاهر لا باطن له الا ما هو مثل السراب و لا باطن لا ظاهر له الا خیال لا اصل له و لقبوا بالملاحدة لعدولهم من ظواهر الشریعة الی بواطنها فی بعض الاحوال. «تاریخ الاسماعیلیه، ص ۱۶ به نقل از کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد که تألیف علامه حلّی (حسن بن یوسف بن مطهر) در شرح قواعد العقائد خواجه نصیرالدین طوسی است (ر.ک: آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن، الذریعة، ج ۱۸، ص ۵۱، رقم ۶۵۳).

۲. ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی از حکمای قرن پنجم (م ۴۸۱ ه.ق) و از اعلام فرقه اسماعیلیه است (ر.ک: تاریخ الاسماعیلیه، ص ۳۰۷-۳۰۸) سخن وی در کتاب وجه دین که گفته است: اندر عالم دین بیست و یک حدّ است چون ناطق و اساس و هفت امام و دوازده حجت (قبادیانی، ناصر بن خسرو، وجه دین، ص ۷۶) مؤید اسماعیلی بودن او است.
۳. برای شناسایی این کتاب ر.ک: آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۲۵، ص ۴۰، رقم ۲۰۹.

شریعت قرار داده است،^۱ گرچه برخی عبارتهای وی اگر به تنهایی ملاحظه شود، تصور می‌شود که وی باطنی محض بوده و به ظواهر اعتنایی نداشته است؛ مانند این که گفته است: «شریعت ناطق همه رمز و مثل است؛ پس هر که مر مثل را معانی و اشارت را رموز نداند، بی فرمان شود».^۲

اما با توجه به مجموع سخنان وی تردیدی نمی‌ماند که ظاهر و باطن هر دو را معتبر می‌دانسته و باطنی محض نبوده است. یکی از عبارتهای وی که بر این مطلب تصریح دارد چنین است: «هر گروهی را دجال هست، دجال ظاهریان آن است که باطن را باطل کند و دجال باطنیان آن است که ظاهر را باطل کند و این هر دو دجال را دین نیست و متابعان ایشان از شریعت دورند و هر دو دجال با گروهان خویش در آتش اند.»^۳ و تمام سخن وی در «گفتار دهم» نیز در اثبات این است که شریعت و کتاب، باطن دارند و بر نفی ظاهر یا اعتبار نداشتن آن‌ها هیچ تصریح یا دلالت آشکاری ندارد، بلکه بر قبول آن‌ها اشعار دارد.^۴

یکی دیگر از کسانی که از اعلام اسماعیلیه به شمار آمده،^۵ ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور تمیمی (م ۳۶۳ ه.ق) است. گفته‌اند وی در حکومت خلیفه چهارم دولت فاطمیه در مصر قاضی القضاة (رئیس قوه قضائیه) بوده است و تألیفات متعددی برای او ذکر کرده‌اند.^۶ یکی از تألیفات وی دعائم الاسلام است که در آن از ظواهر دعائم اسلام (ولایت، طهارت، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد) سخن گفته و در مورد آن‌ها روایاتی را نقل کرده است. تألیف دیگر وی تأویل الدعائم است که در آن تأویل و باطن آنچه را در دعائم الاسلام آورده، بیان کرده است. افزون بر این که این دو تألیف نشان می‌دهد وی باطنی محض نبوده است و به ظاهر و باطن هر دو ملتزم بوده، در مواردی تصریح دارد که باید به ظاهر و باطن هر دو پایبند بود و ظاهر و باطن را با هم اقامه کرد و عمل به یکی از آن دو مجزی نخواهد بود؛ یکی از آن موارد چنین است: «و اما ما جاء فی کتاب دعائم الاسلام من ذکر الایمان و الاسلام ... فقد جاء

۱. ر.ک: قبادیانی، وجه دین، ص ۶۱-۶۷.

۲. همان، ص ۱۸۰.

۳. ر.ک: همان، ص ۶۱-۶۷.

۴. همان، ص ۲۸۰-۲۸۱.

۵. ر.ک: تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۹۳-۳۰۰، محدث نوری او را دوازده امامی دانسته است (ر.ک: نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۱۴) ولی از این که در هیچ موردی از کتابش نام امام هفتم به بعد را ذکر نکرده و بعد از ذکر «ولئى الله المنصور بالله» و «المهدى بالله» «صلوات الله علیه و رحمته و برکاته» و «صلوات الله علیه الی رحمته و رضوانه» نوشته است (ر.ک: قاضی ابوحنیفه، نعمان بن محمد؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۵) اسماعیلی بودن وی تقویت می‌شود، مگر گفته شود که این، از باب تقیه بوده است.

۶. ر.ک: امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

بیان ظاهر ذلک فی کتاب الدعائم و باطنه ان الاسلام مثله مثل الظاهر و الایمان مثله مثل الباطن و لابد من اقامتهما جمعاً و التصدیق بهما معاً و العمل بما یجب به منهما، و لایجزی اقامة احدهما دون الاخر و لا التصدیق بشیء منهما مع التکذیب بالآخر و لایکون اقامة الباطن الا بعد اقامة الظاهر کما لایکون المرء مؤمناً حتی یکون مسلماً»^۱.

«آنچه در کتاب دعائم الاسلام از قبیل ایمان، اسلام و ... ذکر شده، بیان ظاهر آن در کتاب دعائم آمده است و باطن آن این است که اسلام مَثَلش مثل ظاهر است و ایمان مَثَلش مثل باطن است و ناگزیر باید هر دو را برپا داشت و هر دو را با هم تصدیق کرد و به آنچه از آن دو که می‌باید عمل شود، عمل کرد و برپاداشتن یکی از آن دو بدون دیگری و تصدیق کردن یکی از آن دو با تکذیب دیگری کافی نیست و برپاداشتن باطن جز بعد از برپاداشتن ظاهر تحقق نمی‌یابد؛ همان‌گونه که شخص تا مسلمان نباشد، مؤمن نمی‌باشد».

برخی نویسندگان معاصر نیز نوشته‌اند: نظریه‌پردازان اسماعیلی چون حمیدالدین کرمانی، قاضی نعمان، المؤید فی الدین شیرازی، ناصر خسرو، و ... همگی در نوشته‌های خود بر انفکاک ناپذیری ظاهر و باطن قرآن تأکید دارند و آن دو را در به سعادت رساندن انسان لازم و ملزوم یکدیگر می‌دانند.^۲

بنابراین، نسبت طرفداری از مکتب باطنی محض به مطلق فرقه اسماعیلیه و همه افرادی که مذهب اسماعیلیه را پذیرفته‌اند، صحیح نیست؛ زیرا در بین آنان افرادی بوده‌اند که به ظاهر قرآن نیز پای‌بند بوده و عمل به آن را لازم می‌دانسته‌اند و افرادی که چنین نظریه‌ای را به آنان نسبت داده‌اند، اگر اشتباه نکرده باشند، وجه صحیح آن این است که برخی فرقه‌ها یا افراد پیرو این مذهب در تفسیر قرآن طرفدار مکتب باطنی محض بوده و یا هستند، گرچه در این حد نیز لازم است مورد تحقیق قرار گیرد؛ زیرا همان‌گونه که ذهبی ادعای تغییر قرآن و وقوع زیاده و نقیصه در آن را به همه امامیه نسبت داده^۳ و قطعاً نادرست است، چه بسا این نسبتی را که به اسماعیلیه داده‌اند نیز نادرست باشد. در هر حال، از آن‌جا که این نظریه را به صراحت به آنان نسبت داده‌اند و آنان به داشتن این نظریه معروف شده‌اند و چنین نظریه‌ای در بین مکاتب تفسیری مطرح شده است، و جمعی از مفسران نیز صرفاً به تفسیر باطن قرآن

۱. قاضی ابوحنیفه، نعمان بن محمد، تأویل الدعائم، ج ۱، ص ۳۶.

۲. شاکر، محمد کاظم، روشهای تأویل قرآن، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۳. ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۲.

پرداخته‌اند و تفاسیر باطنی محض را پدید آورده‌اند، این فصل را با عنوان «مکتب باطنی محض» گشودیم تا هم حد قوت و ضعف این مکتب و دلائلی که برای طرفداران آن تصور می‌شود، بررسی گردد و هم تفاسیر باطنی محض معرفی و نقد شود.

دلائل مکتب باطنی محض

جرجانی در شرح *المواقف* پس از نسبت دادن این نظریه به اسماعیلیه گفته است: «و در این باره به آیه کریمه... فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُؤْ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَهْرُهُؤْ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»^۱ تمسک کرده‌اند.^۲ وجه تمسک آنان به این آیه آشکار نیست و جرجانی نیز وجه آن را بیان نکرده است. توضیح تمسک آنان به این آیه این است که خدای متعال فرموده است: «در باطن آن رحمت و از طرف ظاهر آن عذاب است» (باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب) پس در مورد قرآن کریم نیز آنچه موجب رحمت می‌شود، عمل به باطن آن است و تمسک به ظاهر ثمری جز عذاب ندارد، بر این اساس، مهم، فهم باطن قرآن کریم و تفسیر صحیح، تفسیر باطن آن است. ولی با توجه به سیاق روشن می‌شود که این آیه در بیان وضعیت مؤمنان و منافقان در صحنه قیامت بوده و گویای آن است که در قیامت بین مؤمنان و منافقان دیواری پدید می‌آید و در درون آن، که مؤمنان‌اند، رحمت است و در برون آن، که منافقان‌اند، عذاب است و به ظاهر و باطن قرآن کریم هیچ ارتباطی ندارد.

در کتاب *روش‌های تأویل قرآن* امور دیگری با عنوان‌های دلائل عقلی، دلائل قرآنی و دلیل حدیثی، برای باطن داشتن قرآن ذکر شده است^۳ ولی دلالت نداشتن آن امور بر صحت مکتب باطنی محض به قدری واضح است که به ذکر و بررسی نیاز ندارد.

دلیل دیگری نیز برای این نظریه سراغ نداریم و اگر کسی به روایات دلالت‌کننده بر این‌که قرآن ظاهر و باطن دارد، استدلال کند، روشن است که آن روایات بر این‌که تنها باطن قرآن مراد باشد، دلالت ندارد، بلکه دلالت می‌کند که هم ظاهر قرآن مراد است و هم باطن آن. شاهد دیگر بر این‌که ظاهر قرآن نیز مراد است، استدلال‌ها و ارجاع‌های فراوان ائمه اطهار علیهم‌السلام به ظاهر قرآن کریم است؛^۴ بنابراین، بطلان این مکتب از آن جهت که مراد

۱. ... بین آنان (مؤمنان و منافقان) دیواری برآرند که برای آن دری باشد. در اندرون آن رحمت و بیرون آن از پیشش

عذاب است (حدید، ۱۳).
۲. جرجانی، شرح *المواقف*، ج ۸، ص ۳۸۸.

۳. ر.ک: شاکر، *روش‌های تأویل قرآن*، ص ۲۱۸-۲۲۲.

۴. استدلال‌ها و ارجاع‌ها در رد «مکتب تفسیری روایی محض» بیان شد (ر.ک: بابایی، *مکاتب تفسیری*، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۳).

بودن ظاهر قرآن کریم و قابل استدلال بودن آن را نفی می‌کند، آشکار است و به بحث بیشتری نیاز نیست، البته از آن جهت که وجود باطن برای آیات قرآن مسلّم و مورد اتفاق مفسران است، لازم است در دو مسئله اساسی «تبیین ماهیت باطن قرآن» و «معیار صحت تفسیر باطنی قرآن» بحث شود تا مبنا و معیاری برای بررسی صحت و سقم تفسیرهای باطنی قرآن باشد.

ماهیت باطن قرآن

در این‌که «مراد از باطن قرآن چیست؟» دیدگاه‌های مفسران و دانشمندان گوناگون است و در عبارت‌های آنان وجوه و احتمال‌های ذیل دیده می‌شود:

۱. ظاهر قرآن داستان‌هایی است که از هلاکت امت‌های نخستین خبر می‌دهد و باطن آن موعظه و اندرز برای دیگران است.^۱
۲. ظاهر هر آیه قومی است که به آن عمل کرده‌اند و باطن آن قومی است که به آن عمل می‌کنند.^۲
۳. ظاهر هر آیه لفظ آن و باطن آن تأویل آن است.^۳
۴. ظاهر هر آیه معنای ظاهری آن است و باطن آن معنایی است که با قیاس به ظاهر به دست می‌آید.^۴
۵. ظاهر قرآن تلاوت و قرائت آن و باطن آن تدبّر و تفکر و فهمیدن آن است.^۵
۶. ظاهر هر آیه معنایی است که برای کسانی که به ظاهر قرآن آگاهند آشکار است و باطن آن اسراری است که آیه آن را دربردارد و خداوند صاحبان حقیقت را بر آن آگاه کرده است.^۶

۱. این معنا از ابو عبیده حکایت شده است (ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹). و زرکشی و سیوطی آن را اقرب و اشبه به صواب دانسته‌اند (ر.ک: زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۶۹؛ سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۲۲۰)، بغوی نیز آن را ذکر کرده است (ر.ک: بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل، ج ۱، ص ۳۵).

۲. این معنا از ابن مسعود حکایت شده است (ر.ک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹).

۳. این معنا را طبری ذکر نموده و بلخی اختیار کرده است (ر.ک: همان) بغوی نیز آن را آورده است (ر.ک: معالم التنزیل، ج ۱، ص ۳۵).

۴. این معنا از حسن بصری نقل شده است (ر.ک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹).

۵. بغوی این معنا را با عنوان «قیل» بیان کرده است (ر.ک: معالم التنزیل، ج ۱، ص ۳۵).

۶. این معنا را سیوطی از ابن نعیم نقل کرده (ر.ک: الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۲۰) و آلوسی نیز آورده است (ر.ک: روح المعانی، ج ۱، ص ۷).

۷. مطالبی که به واسطه الفاظ و ترکیب کلمات با توجه به وضع دلالت آن‌ها ذکر شده و طریقی برای استنباط احکام پنج‌گانه می‌باشد، ظاهر قرآن است و روح الفاظ، یعنی کلامی فراتر از حواس ابزار فهم که با جوهر روح قدسی فهمیده می‌شود، باطن آن است.^۱
۸. ظاهر، تفسیر قرآن و باطن تأویل آن است.^۲
۹. ظاهر قرآن معنایی است که لفظ در آن استعمال شده و بر آن دلالت دارد و باطن آن معناهایی است که لفظ در آن‌ها استعمال نشده ولی در وقت استعمال لفظ در معنای ظاهر، مراد بوده‌اند و مراد بودن آن، از قرائن فهمیده می‌شود.
۱۰. ظاهر قرآن معنایی است که لفظ در آن استعمال شده و بطون آن، لوازم آن معناست، هرچند فهم ما از ادراک آن قاصر باشد.^۳
۱۱. معنای این‌که قرآن هفت یا هفتاد بطن دارد این نیست که قرآن معانی متعدد دارد، بلکه منظور آن است که معانی قرآن حجاب‌های متعدد دارد و از این رو فهم آن مخصوص افراد خاصی است و غیر آن افراد خاص نمی‌توانند معانی آن را بفهمند.
۱۲. ظاهر قرآن مصداق آشکار معنای آن و بطون قرآن مصداق‌های پنهان آن است.^۴
۱۳. ظاهر قرآن معنایی است که لفظ در آن استعمال شده و بطون آن، لوازم و ملزومات آن معناست که لفظ در آن استعمال نشده و فهم قاصر ما جز به عنایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از درک آن ناتوان است.^۵
۱۴. ظاهر و باطن قرآن معانی متعدد نسبی است که در طول یکدیگر از کلام اراده شده‌اند، به این صورت که از هر کلامی ابتدا معنای ساده‌ای فهمیده می‌شود که نسبت به آن معنای ساده اول باطن است ولی نسبت به معنای دیگری که با تحلیلی دقیق‌تر از آن فهمیده

۱. این معنا در عبارت آلوسی دیده می‌شود (ر.ک: روح المعانی، ج ۱، ص ۷).

۲. این معنا را نیز آلوسی با تعبیر «قیل» بیان کرده است (همانجا).

۳. معنای نهم و دهم را آخوند خراسانی احتمال داده است (ر.ک: آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ص ۵۵ و ۵۶).

۴. معنای یازدهم و دوازدهم را میرزا علی ایروانی رحمته‌الله از مجلس بحث آخوند خراسانی نقل کرده است (ر.ک: ایروانی، میرزا علی، نهایة النهایة فی شرح الکفایة، ج ۱، ص ۶۰) و محقق عراقی و محقق اصفهانی نیز معنای دوازدهم را ذکر کرده‌اند (ر.ک: عراقی، آقاضیاءالدین، نهایة الافکار، ج ۱، ص ۱۱۷؛ اصفهانی، محمد حسین، نهایة الدرایة، ج ۱، ص ۱۶۲).

۵. این معنا را آیت‌الله خویی بیان کرده است (ر.ک: فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه، تقریرات درس اصول آیت‌الله خویی رحمته‌الله، ج ۱، ص ۲۱۳).

می شود، ظاهر است و آن معنای سوم نیز نسبت به معنای دوم باطن است و نسبت به معنای ژرف تری که با تحلیلی دقیق تر به دست می آید، ظاهر است.^۱

۱۵. ظاهر قرآن، معنای آشکاری است که در آغاز از آیه فهمیده می شود و باطن آن، معنایی است که زیر آن ظاهر است، چه یکی باشد و چه بیش از آن، و چه نزدیک به آن باشد و چه دور و بین آن واسطه باشد.^۲

از آن جا که بحث باطن قرآن بحثی روایی و دلیل وجود باطن برای قرآن، روایات است، برای پی بردن به این که «مراد از باطن قرآن چیست؟» نیز باید از روایات کمک گرفت؛ یعنی باید دید همان روایت هایی که از وجود باطن قرآن خبر داده اند، ماهیت باطن آن را چگونه معرفی کرده اند و صحت و سقم وجوه و اقوال یاد شده نیز با توجه به ویژگی هایی که در روایات برای باطن قرآن بیان شده، روشن می شود.

در منابع شیعه و سنی از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرموده اند: «هیچ آیه ای نیست مگر آن که ظاهر و باطنی دارد».^۳

از برخی روایات معتبر به دست می آید که ظاهر و باطن آیات دو نوع معنایی است که

۱. این معنا از کلمات علامه طباطبایی به دست می آید (ر.ک: قرآن در اسلام، ص ۲۷ و ۲۸).

۲. این معنا را علامه طباطبایی در بحث روایی بیان کرده است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۴).

۳. عن امیرالمؤمنین علیاً (فی حدیث له مع معاویه) ... و انی سمعت رسول الله ﷺ یقول: «لیس من القرآن آیه الا و لها ظهر و بطن»... (بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی التفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰، حدیث ۶۵).

از ابن مسعود روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «انزل القرآن علی سبعة احرف لكل آیه منها ظهر و بطن» (الفارسی، علی بن بلبلان، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۴۶ حدیث ۷۵؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۷، ص ۱۵۲؛ طحاوی، احمد بن محمد، مشکل الآثار، ج ۱۷۲۴) نظیر آن را ابونعیم اصفهانی (احمد بن عبدالله) در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، بغوی در معالم التنزیل، ج ۱، ص ۳۵ روایت کرده اند.

منظور از ظهر و بطن همان ظاهر و باطن قرآن است و این معنا افزون بر آن که در نزد افراد آشنا به زبان عربی و روایات علوم قرآنی آشکار است و تردیدی در آن نیست، برخی روایات نیز بر آن دلالت دارد. از محمد بن منصور چنین روایت شده است: «سألت عبداً صالحاً عن قول الله عزوجل: «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر و ما بطن» فقال: ان القرآن له ظهر و بطن فجميع ما حرم الله فی القرآن هو الظاهر و الباطن من ذلك ائمة الجور و جميع ما احل الله تعالى فی الكتاب هو الظاهر و الباطن من ذلك ائمة الحق» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۰۱، حدیث ۷).

از این که در این روایت، ابتدا از عبد صالح (ظاهراً منظور امام موسی بن جعفر علیاً است) نقل شده که فرموده است: برای قرآن ظهر و بطنی است و به دنبال آن با فای تفریع فرموده است: همه آنچه را که خدا در قرآن حرام کرده، همان ظاهر (قرآن) است و باطن آن پیشوایان جور می باشند و همه آنچه را که خدا در قرآن حلال کرده، همان ظاهر (قرآن) است و باطن آن پیشوایان حق می باشند، بخوبی روشن می شود که منظور از ظهر و بطن قرآن همان ظاهر و باطن آن است.

خدای متعال از آیات اراده کرده است. ظاهر، معنایی است که آیات کریمه بر مبنای مفاهیم عرفی کلمات و قواعد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره بر آن دلالت آشکار دارد و باطن، معنایی است که بر مبنای امور یاد شده دلالت آیات بر آن آشکار نباشد. با سند معتبر^۱ از عبدالله بن سنان نقل شده است که «به ابو عبدالله [امام صادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: فدایت شوم! معنای قول خدای عزوجل «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»^۲ چیست؟ فرمود: گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها و آنچه شبیه آن است. عرض کردم: فدایت شوم! ذریح محاربی از شما برایم روایت کرد که فرموده‌اید «لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است «و لِيُوفُوا نَذْوَرَهُمْ» آن، مناسک (حج) است. فرمود: ذریح راست گفته است و من هم درست گفتم؛ زیرا برای قرآن ظاهر و باطنی است. چه کسی تحمل و هضم می‌کند آنچه را که ذریح تحمل می‌کند و پذیرای آن است».^۳

این روایت گویای آن است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ برای «لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دو معنا بیان کرده است: ۱. گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها و مانند آن؛ ۲. دیدار با امام. معنای اول را که برای همگان قابل تحمل و پذیرش بوده ظاهر قرآن و معنای دوم را که جز برای افراد خاصی مانند ذریح محاربی و مانند او قابل تحمل نیست، باطن قرآن معرفی کرده است، و وجه آن این است که معنای اول با مفهوم عرفی جمله یاد شده مناسب است؛ زیرا در لغت عرب «تَفَثٌ» به چرک و غبار آلودگی معنا شده^۴ و قضای تفت به معنای پایان دادن به چرک و غبار آلودگی و زدودن و از بین بردن آن^۵ است که گرفتن شارب و چیدن ناخن و مانند آن از مصادیق آن

۱. سند این روایت در معانی الاخبار صدوق و فروع الکافی کلینی مشتمل بر سهل بن زیاد است، ولی صدوق در من لایحضره الفقیه آن را از عبدالله بن سنان روایت کرده است (ر.ک: صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۶۹، کتاب الحج، باب قضاء التفت، حدیث ۸) و طریق صدوق به عبدالله بن سنان صحیح اعلایی است؛ زیرا صدوق در شرح مشیخه فقیه فرموده است آنچه در این کتاب از عبدالله بن سنان روایت شده است، آن را از پدرم از عبدالله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از عبدالله بن سنان روایت کرده‌ام (ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۷۰) و اهل اطلاع می‌دانند که این افراد امامی عادل هستند که توثیق آن‌ها به علم یا شهادت دو عادل است (ر.ک: تجلیل، ابوطالب؛ معجم الثقات، ص ۸۲، رقم ۵۴۸، ص ۷۲، رقم ۴۷۶، ص ۲۱، رقم ۱۲۷، ص ۱۰۰، رقم ۶۶۹، ص ۷۳، رقم ۴۸۵).

۲. حج، ۲۹.

۳. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۶۹، کتاب الحج، باب قضاء التفت، حدیث ۸؛ همو، معانی الاخبار، ص ۳۴۰ حدیث ۱۰؛ کلینی، فروع الکافی، ج ۴، ص ۵۳۸، باب اتباع الحج بالزيارة، حدیث ۴.

۴. فیومی گفته است: «تَفَثٌ تَفَثًا فَهُوَ تَفَثٌ مِثْلُ تَعَبٍ تَعَبًا فَهُوَ تَعَبٌ إِذَا تَرَكَ الْأَدْهَانَ وَالْإِسْتِحْدَادَ فَعَلَاهُ الْوَسْخُ (فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ص ۱۰۴)، در «انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط» ص ۸۵ نیز آمده است: «تَفَثٌ تَفَثًا: تَرَكَ الْأَدْهَانَ وَالْحَلْقَ فَعَلَاهُ الْوَسْخُ وَالْغُبَارُ فَهُوَ تَفَثٌ».

۵. ابوالفتوح رازی در ترجمه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» گفته است: «پس باید از آن کثافتشان را» (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۲۶۷) و طبرسی در تفسیر آن گفته است: «ای لیزیلوا شعث الاحرام من تقلیم ظفر و اخذ شعر و غسل و

است؛ اما فهم زیارت امام و دیدار با امام از این کلمه دور از ذهن است و پذیرش آن برای افراد عادی دشوار است و جز افرادی که معرفت آنان نسبت به امامان معصوم و علم ویژه آنان در حد بالایی است و به کلام آنان اطمینان دارند و در برابر آنان تسلیم‌اند، دیگران حتی تاب پذیرش این معنا را از امام معصوم علیه السلام ندارند، گرچه در توجیه آن می‌توان گفت چون زیارت و دیدار با امام سبب زدودن آلودگی‌های معنوی و رذایل اخلاقی است، اراده چنین معنایی نیز از این کلمه صحیح است، ولی همگان توان فهم و تاب تحمل آن را ندارند.^۱

در روایتی که در *بصائر الدرجات* با سند معتبر^۲ از امام باقر علیه السلام نقل شده، بطن (باطن) قرآن به تأویل آن معنا شده است و در ذیل آن به قول خدای متعال (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

⇒ استعمال طیب عن الحسن... (مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۱)، راغب در بیان معنای آن گفته است: ای ازالوا و سخهم (المفردات، ص ۷۳).

۱. علامه مجلسی پس از ذکر معانی مختلفی که در روایات برای این بخش از آیه کریمه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» بیان شده، فرموده است: «مقتضای جمع بین اخبار، حمل «قضای تفت» بر ازاله هر چیزی است که انسان را در بدن و دل و روحش زشت و معیوب می‌نماید، تا هم ازاله چرک‌های بدن به وسیله چیدن ناخن‌ها و گرفتن شارب و کندن موی زیر بغل و غیر آن را شامل شود و هم رفع آلودگی گناهان از دل به وسیله کلام طیب و کفاره و مانند آن را دربرگیرد و هم بر رفع پلیدی جهل از روح به وسیله دیدار با امام، منطبق گردد، پس در هر خبری بر وفق فهم مخاطبان و مناسب با حالات آنان [این عبارت آیه کریمه] به بعضی از معانی اش تفسیر شده است.» (مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۲۴۸).

ایشان جامعی برای معانی مذکور برای آیه تصور کرده و آیه را بر آن حمل کرده است تا هر یک از این معانی مصداقی برای آن بوده و دلالت آیه بر این معانی از باب انطباق مفهوم عام کلام بر مصداقی آن باشد، ولی معلوم است لقای امام مصداق ازاله‌ای که وی آن را جامع قرار داده است، نیست؛ بلکه مصداق آن رفع جهل و ازاله آلودگی‌های روحی است که دیدار با امام سبب آن است نه خود آن؛ بنابراین، شاید بتوان گفت این، استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی است؛ به این بیان که معنای حقیقی و عرفی «قضای تفت» همان ازاله آلودگی‌ها و زدودن چرک‌هاست، ولی چون دیدار با امام سبب ازاله آلودگی‌های روحی است، از باب استعمال لفظ مسبب در سبب، از «قضای تفت» این معنا نیز مجازاً اراده شده است گرچه برخی بزرگان علم اصول استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا را ممتنع دانسته‌اند (آخوند خراسانی در *کفایة الاصول*، ص ۵۳) لیکن محقق شده است که هر چند متعارف نیست ولی امتناع عقلی ندارد، زیرا لفظ علامت برای معناست و گوینده می‌تواند آن را علامت برای چند معنا قرار دهد (ر.ک: فیاض، *محاضرات فی اصول الفقه*، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۱۰) و در این صورت دلالت بسیاری از آیات بر معانی باطنی آن‌ها که در روایات ذکر شده است، قابل تبیین و توجیه است.

۲. این روایت دارای دو سند و هر دو سند صحیح است. در یک سند از محمد بن حسین نقل شده (ر.ک: صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، ص ۱۹۶، جزء چهارم، باب ۷، حدیث ۷) که به قرینه روایتش از محمد بن اسماعیل، محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب است؛ زیرا وی در ۶۵ مورد از محمد بن اسماعیل روایت کرده است (ر.ک: خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۵، ص ۲۶۹) آیت‌الله خویی نیز فرموده است: «این محمد حسین به محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب منصرف است (همان، ص ۲۹۰) و در سند دیگر از محمد بن عبدالجبار نقل شده (ر.ک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۲۰۳، جزء چهارم، باب ۱۰، حدیث ۲) که وی محمد بن ابی‌الصهبان است و شیخ او را توثیق کرده است (ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، *رجال الطوسی*، ص ۴۲۳).

وَالرُّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ^۱ استناد شده و پس از ذکر آیه امام فرموده است: «ما آن را می دانیم».^۲ این روایت نیز دلالت دارد معانی باطنی قرآن همان تأویل آن است که جز خدا و راسخان در علم از آن آگاهی ندارند، و به دلیل این که «راسخ» در لغت به معنای «ثابت» است^۳ و الف و لام «العلم» در آیه کریمه برای جنس است،^۴ منظور از راسخان در علم در این آیه اشخاصی هستند که در مطلق علم ثابت و پایرجا باشند و اشخاصی در مطلق علم ثابت و استوار هستند که در اثر رسیدن به حقیقت علم در همه امور، در هیچ موردی برای آنان تبدل رأی پیدا نشود و این اشخاص کسانی جز پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام نیستند؛ زیرا آنان هستند که علمشان از سرچشمه وحی نشئت گرفته است و با قلبشان حقیقت علم را یافته اند^۵ و از این رو در این روایت امام پس از ذکر آیه کریمه، فرموده است: ما تأویل آن را می دانیم، و روایات مستفیض اگر نگوییم متواتر نیز دلالت دارد که راسخان در علم خصوص پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام است.^۶

بر اساس روایاتی که تاکنون در بیان معنای باطن بیان شد، می توان گفت: باطن قرآن معانی و معارفی است که خداوند از آیات اراده کرده است، ولی دلالت آیات بر آن معانی بر مبنای قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره آشکار نیست تا فهم آن برای همگان میسر باشد، بلکه دلالت آیات بر آن راز و رمز ویژه ای دارد که تنها خدا و راسخان در علم (پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام) که از راز و رمز آن آگاهند، آن را می دانند و راه پی بردن دیگران به آن

۱. آل عمران، ۷.

۲. متن حدیث چنین است: «... عن فضیل بن یسار قال سألت ابا جعفر علیهما السلام عن هذه الرواية: «ما من القرآن آية الا و لها ظهر و بطن» فقال ظهره تنزیله و بطنه تأویله... قال الله «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم، نحن نعلمه» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۷، حدیث ۶۴). ۳. ر.ک: فیومی، المصباح المنیر، واژه «راسخ».

۴. اصل در الف و لام جنس بودن است مگر قرینه ای برخلاف باشد و چنین قرینه ای در این آیه وجود ندارد.

۵. بنابراین، منافات ندارد که در آیه دیگر مانند آیه ۱۶۲ نساء از «الراسخون فی العلم» غیر پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام مراد باشد؛ زیرا در آن آیه قرینه هست که منظور از «العلم» علم تورات است و مراد از «الراسخون در علم» افرادی مانند عبدالله بن سلام است که در علم تورات راسخ و ثابت هستند.

۶. ر.ک: کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۷۰ (باب ان الراسخین فی العلم هم الائمه علیهم السلام، حدیث ۱ و ۲ و ۳)، ص ۲۴۲ (باب فرض طاعة الائمه علیهم السلام، حدیث ۶)، ص ۲۸۶ (باب انه لم یجمع القرآن كله الا الائمه علیهم السلام، حدیث ۲) مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۱، حدیث ۲ و ص ۱۹۴، حدیث ۲۰ و ص ۱۸۹، حدیث ۳، ص ۱۹۹، حدیث ۳۲ و ص ۲۰۴، حدیث ۵۳ و ج ۹۲، ص ۸۱، حدیث ۱۰ و ص ۹۲، حدیث ۱، حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۳۲، حدیث ۵ و ۷ و ۸ و ۱۴۶، حدیث ۵۳؛ حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۲۶ و ۲۷ و ص ۳۱۶، حدیث ۳۳ و ۳۴ و ص ۳۱۷، حدیث ۳۶؛ عبّاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۳، حدیث ۴؛ کلینی، روضة الکافی، ص ۱۸۴، حدیث ۳۹۷، سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه با ترجمه فیض الاسلام، ص ۴۳۷، خطبه ۱۴۴.

منحصر به فراگیری از راسخان در علم است؛ ولی در برخی روایات معنای دیگری نیز برای بطن (باطن) قرآن بیان شده است. صدوق با سندی «حسن» و نزدیک به صحت^۱ از حمران ابن اعین چنین روایت کرده است:

سألت ابا جعفر عليه السلام عن ظهر القرآن و بطنه. فقال: ظهره الذين نزل فيهم القرآن و بطنه الذين عملوا بمثل اعمالهم يجرى فيهم ما نزل في اولئك؛^۲ از ابا جعفر [امام باقر عليه السلام] ظهر و بطن قرآن را پرسیدم، فرمود: ظهر آن کسانی هستند که قرآن درباره آنان نازل شده است و بطن آن کسانی هستند که مانند اعمال آنان عمل کرده‌اند؛ درباره ایشان جاری می‌شود آنچه در مورد آنان نازل شده است.

در این روایت، ظاهر و باطن قرآن هر دو به افراد و مصادیقی که مفهوم آیات بر آنها منطبق می‌شود معنا شده است، نه به معنا و مفهوم آیات؛ افراد و مصادیقی که آیات به طور مستقیم درباره آنها نازل شده، ظاهر آیات به شمار آمده‌اند و افراد و مصادیقی که آیات درباره آنها به طور مستقیم نازل نشده ولی رفتار آنها مانند رفتار افراد مورد نزول آیه است و مفهوم آیات بر آنها نیز منطبق است، باطن آیات نامیده شده‌اند؛ برای مثال، در آیه کریمه «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...»^۳ برحسب روایت یاد شده، علمای یهود که این آیه به طور مستقیم درباره آنها نازل شده، ظاهر آیه است و دانشمندان مسلمانی که به محتوا و مضامین آیات کریمه قرآن آگاه هستند ولی به مقتضای آن عمل نمی‌کنند، باطن این آیه به شمار می‌آیند؛ زیرا هر چند آیه درباره آنها نازل نشده است ولی به

۱. رجال سند علی بن الحسین - پدر صدوق - و سعد بن عبدالله و احمد بن ابی عبدالله و محمد بن خالد اشعری و ابراهیم بن محمد اشعری و ثعلبه بن میمون و ابو خالد قَمَاط و حمران بن اعین است. احمد بن ابی عبدالله احمد بن محمد بن خالد برقی است و بنابراین که ابو خالد قَمَاط به یزید قَمَاط منصرف باشد، همان‌گونه که بعضی از بزرگان علم رجال تحقیق کرده‌اند (خویی، معجم رجال الحدیث، ۲۱، ص ۱۴۰، رقم ۱۴۲۱۱) همه رجال سند موثق هستند جز محمد بن خالد اشعری که توثیق نشده ولی نجاشی درباره‌اش گفته است: «قریب الامر» (همان، ج ۱۶، ص ۶۲، رقم ۱۰۶۸). و از این رو سند حدیث را حسن و نزدیک به صحت نامیدم؛ زیرا در اصطلاح علم درایه، روایتی حسن نامیده می‌شود که سند آن به واسطه شخص امامی مذهبی که بر عدالت یا وثاقت او گواهی نداده باشند ولی ممدوح (= به وصف نیکی ستایش شده) باشد، به معصوم ارتباط پیدا کند (ر.ک: شهید ثانی، زین الدین العاملی، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث، ص ۲۱) البته در این که آیا عنوان «قریب الامر» بر مدح دلالت دارد یا ندارد، در بین دانشمندان علم درایه بحث و اختلاف است که مجال ذکر آن نیست (ر.ک: مامقانی، مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۱) ولی به نظر می‌رسد که این عنوان بر عدالت و وثاقت شخص متصف به آن دلالت ندارد، اما بر نزدیک بودن وی به شرط صحت و قبول روایت دلالت دارد و از این رو این عنوان مدحی برای او است.

۲. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۵۹ باب «معنی ظهر القرآن و بطنه».

۳. جمعه، ۵.

لحاظ این که رفتار و موضع گیری اینان در برابر کتاب خدا با آنان یکسان است، مذمت و توصیف آیه شامل آنها نیز می شود و آنها نیز از مصادیق آیه (البته از مصادیق باطنی آن) می باشند و باطن به این معنا، هم در آیه هایی که درباره نیکان مانند انبیا و اولیای خدا و مؤمنان و پرهیزگاران نازل شده است، تصور می شود و هم در آیه هایی که درباره بدان مانند کافران، منافقان و دشمنان خدا نازل شده است. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «هر گاه شنیدی خدا یکی از این امت را به خوبی یاد می کند، پس آن ما هستیم و هر گاه شنیدی خدا قومی از گذشتگان را به بدی یاد می کند، پس آنها دشمنان ما هستند»^۱. ولی باید توجه داشت که باطن به این معنا (مصادیق هایی که آیات به طور مستقیم درباره آنها نازل نشده ولی مفهوم آیات بر آنها منطبق می شود) یکی از اقسام باطن قرآن است و باطن قرآن منحصر به آن نیست؛ زیرا:

- اولاً، بسیاری از معانی باطنی قرآن که در روایات بیان شده از این گونه مصادیق نیست؛ برای مثال، لقای امام که در صحیح عبدالله بن سنان معنای باطنی «*ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ*» به شمار آمده، از مصادیق غیر مستقیم این آیه نیست.
- و ثانیاً، روایات متعددی که سند بعضی از آنها نیز صحیح است، دلالت می کند تمام آیات قرآن دارای باطن هستند^۲ و روشن است که باطن به معنای مصادیق یاد شده تنها در

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳، حدیث ۳. در روایاتی که می فرماید ثلث یا ربع قرآن کریم درباره ائمه اطهار علیهم السلام و ثلث یا ربعی دیگر درباره دشمنان آنهاست، بخش عظیمی از آن ثلث یا ربع ممکن است از این قبیل آیات باشد. یکی از آن روایات که با سند موثق در اصول الکافی نقل شده چنین است: «ابوعلی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفار عن اسحق بن عمار عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال: نزل القرآن اربعة ارباع ربع فینا ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام؛ قرآن در چهار بخش نازل شده است؛ یک چهارم آن درباره ما و یک چهارم آن درباره دشمنان ماست و یک چهارم آن سنتها و مثلها، و یک چهارم آن واجبات و احکام است» (کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹، باب النوادر کتاب فضل القرآن، حدیث ۴)؛ روایات دیگر از این قبیل را در کتاب های ذیل بنگرید: همان، حدیث ۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۲۱ (نادر من الباب، حدیث ۲)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۴، حدیث ۱ و ص ۱۱۵، حدیث ۴ و ج ۲۴ ص ۳۰۵، حدیث ۱ و ۲ و ج ۳۵، ص ۳۵۶، حدیث ۶ و ص ۳۵۹، حدیث ۱۱؛ حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۷، حدیث ۵۷ و ۵۸؛ ابن مغزلی، علی بن محمد، مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰۲، حدیث ۳۷۵.

۲. این روایات هم در کتب شیعه نقل شده و هم در کتب اهل سنت (ر.ک: بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱ ص ۲۷۰؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۴۶، حدیث ۷۵؛ هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۷، ص ۱۵۲؛ طحاوی، مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۷۲؛ ابونعیم اصبهانی، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ بغوی، معالم التنزیل، ج ۱، ص ۳۵) و در روایت معتبر فضیل - که در پاورقی صفحه ۱۶ ذکر شد - وجود چنین روایتی مسلم و مفروغ عنه به شمار آمده است.

آیاتی تصور می شود که درباره افراد نیک یا بد نازل شده است.

در روایتی از امام علی علیه السلام نقل شده که فرموده است:

ما من آية الاولها اربعة معان؛ ظاهر و باطن و حدّ و مطلع؛ فالظاهر التلاوة و الباطن الفهم...^۱
 در این روایت ظاهر قرآن به تلاوت و باطن آن به فهم آن معنا شده است، ولی از سیاق روایت معلوم است که منظور از تلاوت، خواندن قرآن و یا حتی الفاظ قرآن که تلاوت می شود، نیست؛ زیرا در صدر روایت «ظاهر» از معانی آیات به شمار آمده است و در جمله «الظاهر التلاوة» ظاهر به عنوان معنایی از معانی آیات، به تلاوت تفسیر شده و با توجه به مناسبت حکم و موضوع، پی می بریم که منظور از تلاوت معنایی است که با تلاوت، بدون نیاز به تدبّر و تفسیر، از آیات فهمیده می شود و از جمله «و الباطن الفهم»، با قرینه مقابله به دست می آید که باطن، معنایی است که به فهمیدن و تفسیر نیاز دارد. بر طبق این معنا، در این روایت باطن قرآن گسترده تر از معنایی که در روایات پیشین آمده، معرفی شده و هر معنایی را که به تفسیر نیاز داشته باشد، دربرمی گیرد، هر چند در چهارچوب قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره قابل فهم باشد، ولی اولاً، این روایت مرسل و بدون سند است و نمی توان به آن اعتماد کرد و ثانیاً، بر فرض پذیرش آن، نتیجه این می شود که باطن قرآن مراتب دارد؛ برخی مراتب آن برای غیر معصومین علیهم السلام نیز قابل فهم است ولی برخی مراتب آن در چهارچوب قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره قابل فهم نیست و فهم آن به راسخان در علم (پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان گران قدرش) اختصاص دارد و این روایت وجود چنین باطنی را از آیات نفی نمی کند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ضمن روایتی طولانی در توصیف قرآن، چنین نقل شده است:

و له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم، ظاهره انیق و باطنه عمیق؛^۲ برای آن، ظاهر و باطنی است، پس ظاهر آن حکم [و دستور] است و باطن آن، علم است؛ ظاهر آن زیبا و باطن آن ژرف است.

از این روایت نیز به دست می آید که ظاهر و باطن قرآن دو نوع معنایی است که از آیات قرآن به دست می آید؛ زیرا ظاهر به حکم و باطن به علم، تفسیر و ظاهر آن به زیبایی و باطن آن به ژرفایی توصیف شده است و با آنچه از روایات پیشین در بیان ماهیت باطن استفاده شد، تعارض و ناسازگاری ندارد.

۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱، مقدمه چهارم.

۲. کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۵۷۳، کتاب فضل القرآن، حدیث ۲.

بنابراین، اگر روایات باطن قرآن با صرف نظر از صحت و ضعف سند ملاحظه شود، از مجموع آن‌ها به دست می‌آید باطن قرآن معانی و مصادیقی است که دلالت و انطباق آیات بر آن‌ها آشکار نیست ولی مراتب دارند، برخی از مراتب آن برای غیر پیامبر ﷺ و امامان معصومین نیز با تأمل و دقت قابل فهم است و برخی مراتب آن از دلالت عرفی آیات فراتر است و کسی جز راسخان در علم (پیامبر ﷺ و امامان) توان فهم آن را ندارند و وجود چنین باطنی برای قرآن انکارناشدنی است؛ زیرا روایات فراوانی که سند برخی از آن‌ها نیز صحیح است، بر آن دلالت دارند.

معیار صحت تفسیر باطن قرآن

آنچه در بیان ماهیت باطن قرآن گذشت، به دست می‌دهد هر چند برحسب ظاهر برخی روایات مرسل و غیرقابل اعتماد، هر معنایی از قرآن که به مجرد تلاوت آشکار نباشد و برای فهمیدن آن به تدبّر و تفسیر نیاز باشد، باطن قرآن است، ولی در روایات معتبر و قابل اعتماد، باطن قرآن به دو گونه تعریف و دو نوع معانی باطنی برای آیات معرفی شده است:

۱. تأویل قرآن؛ یعنی معانی و مطالبی که خدای متعال فراتر از دلالت‌های عرفی کلام از حروف و کلمه‌ها و جمله‌ها و آیه‌های قرآن اراده کرده است و تنها راسخان در علم (پیامبر ﷺ و امامان معصومین) از آن آگاهند و برای غیر آنان راه فهم آن معانی و مطالب منحصر به استماع و فراگیری از آن بزرگواران است. ۲. کسانی که آیات به طور مستقیم درباره آنان نازل نشده است، ولی چون اعمال آنان مانند کسانی است که آیات درباره آنان نازل شده، مضمون آن آیات درباره اینان نیز جاری است.

نوع دوم از این معانی باطنی از دلالت‌های عرفی کلام خارج نیست؛ زیرا عقلاً نیز در مورد کلام و قصه‌ای که مانند قرآن و قصه‌های آن برای عبرت و پندآموزی باشد، این‌گونه جری و تطبیق را انجام می‌دهند و در محاورات عرفی، مدلول کلام را به اشخاص و اموری که از مصادیق موضوع صریح کلام نیستند ولی خصوصیت و صفتی از موضوع کلام را که مناط حکم^۱ است، داشته باشند، تعمیم می‌دهند و جریان حکم نسبت به آن اشخاص و امور را

۱. منظور از مناط حکم، خصوصیت و وصفی از موضوع است که حکم به سبب آن بر موضوع مترتب شده است؛ برای مثال، وقتی گفته می‌شود «انار نخور زیرا ترش است» مناط حکم نهی از خوردن انار خصوصیت ترش بودن آن است، پس هر گاه این ویژگی در چیز دیگری غیر از انار نیز باشد، حکم را به آن تعمیم می‌دهند.

نیز مدلول کلام می‌دانند و این قسم از دلالت کلام نظیر همان چیزی است که در اصطلاح علم اصول فقه «مفهوم موافق» خوانده می‌شود و جمله «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ»^۱ را برای آن مثال می‌آورند^۲ و گاهی تعبیر «تنقیح مناط قطعی» را نیز در مورد آن به کار می‌برند.^۳

البته این استفاده و تعمیم از نظر اصول عقلایی محاوره تنها در مواردی صحیح و قابل قبول است که کلام در تعمیم ظهور داشته باشد؛ یعنی دلالت آن بر شمول حکم نسبت به موارد تعمیم آشکار باشد و این ظهور در صورتی محقق است که هم مناط حکم (علت ترتب محمول بر موضوع) معلوم باشد و هم وجود آن مناط در موارد تعمیم محرز باشد، و هرگاه یکی از آن دو نامعلوم باشد، چنین ظهوری محقق نمی‌شود و تعمیم کلام به غیر موضوعش مردود است. هم‌چنین اگر طبق ظاهر برخی روایات، هر معنایی را که در فهم آن به تفسیر نیاز است، هر چند در چهارچوب قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره قابل فهم و تفسیر باشد، باطن قرآن بدانیم، می‌توانیم بگوییم بخشی از باطن قرآن از دلالت‌های عرفی کلام خارج نیست و برای غیرپیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز قابل فهم و تفسیر است.

اما در مورد نوع اول از معانی باطنی که از دلالت‌های عرفی کلام فراتر است. چنان‌که گذشت - راه پی بردن به آن منحصر به فراگیری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و استفاده از روایات معتبر آنان است و روایاتی مانند آنچه کلینی با سند متصل از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده است که «غیر از اوصیا هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند ظاهر و باطن همه قرآن نزد او است»^۴ مؤکد این اختصاص است؛ زیرا معانی و معارفی از قرآن که غیر اوصیا از فهم آن ناتواناند، ظاهر قرآن نیست و از نوع معانی باطنی‌ای که در قالب دلالت‌های عرفی کلام می‌گنجد نیز نمی‌باشد؛ پس متعین است که برخی از معانی باطنی فراتر از دلالت‌های عرفی کلام باشد.

بر این اساس، معیار صحت آنچه از معانی باطنی که برای آیات قرآن کریم ذکر کرده یا می‌کنند، دو چیز است: یا باید در قالب یکی از دلالت‌های عرفی کلام (مانند دلالت اقتضا، تنبیه، ایما و اشاره، یا دلالت مفهومی کلام چه موافق و چه مخالف)^۵ بگنجد و یا روایت

۱. اسراء، ۲۳. ۲. ر.ک: مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳. آخوند خراسانی در کفایه در اشکال بر تعمیم مقبوله عمر بن حنظله (که موردش حکومت و قضاوت است)، به باب فتوا، آورده است: «لا وجه لدعوى تنقیح المناط...» (کفایه الاصول، ص ۵۰۴).

۴. «عن ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَام انه قال: ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء» (کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶، باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام...، حدیث ۲).

۵. برای توضیح این دلالت‌ها و سایر اقسام دلالت‌های عرفی کلام ر.ک: بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۲۴۳-۲۴۹.

معتبر و قابل اعتمادی از پیامبر ﷺ یا یکی از امامان معصومین علیهم السلام از مقصود بودن آن از آیه خبر داده باشد. هم‌چنین اگر معنایی که برای آیه ذکر می‌شود با ضروری دین یا دلیل قطعی و یا ظاهر آیه یا روایت معتبری مخالفت آشکار داشته و قابل جمع عرفی نباشد، حتی اگر دارای یکی از آن دو معیار نیز باشد، قابل اعتماد نیست؛ زیرا آن معیار در اثر معارضه با این امور از اعتبار ساقط می‌شود و معیار معتبری برای صحت آن معنا باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، صحت هر تفسیر باطنی و معنای اشاری که برای آیات ذکر می‌شود، منوط به دو امر است: ۱. واجد یکی از دو معیار مزبور باشد. ۲. با ضروری دین یا دلیل عقلی قطعی یا صریح و ظاهر آیه یا روایت معتبری معارضه نداشته باشد. اینک به بررسی دو دیدگاه دیگر در معیار و شرایط صحت تفسیر باطنی می‌پردازیم.

معیار و شرایط صحت تفسیر باطنی در دیدگاه ذهبی^۱

محمدحسین ذهبی در ذیل عنوان «التفسیر الاشاری فی المیزان» دو شرط زیر را به‌عنوان دو شرط اساسی برای صحت معنای باطنی از دیگران نقل کرده و پذیرفته و بر آن استدلال کرده است:

۱. [معنای باطنی] به مقتضای ظاهری که در زبان عربی مقرر شده، صحیح باشد، به‌گونه‌ای که بر مقاصد عربی جاری شود.
۲. در جای دیگر برای آن شاهد نص یا ظاهری باشد که بدون معارض بر صحت آن گواهی دهد.

برای شرط اول به عربی بودن قرآن استدلال کرده است، به این بیان که اگر از قرآن معنایی فهمیده می‌شد که کلام عربی آن را اقتضا نمی‌کرد، به قول مطلق به عربی بودن وصف نمی‌شد و نیز مفهومی که الفاظ و معانی قرآن هیچ‌یک بر آن دلالت ندارد، صحیح نیست به قرآن نسبت داده شود، زیرا نسبت دادن آن به قرآن بر نسبت دادن ضد آن به قرآن اولویتی ندارد و چون مرجحی نیست که بر یکی از آن دو دلالت کند، اثبات یکی از آن دو تحکم و دروغ بستن آشکار به قرآن است.

برای شرط دوم نیز این‌گونه استدلال کرده است که اگر در جای دیگر شاهی برای آن

۱. دکتر محمدحسین ذهبی، متوفای ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ه.ش، مؤلف کتاب التفسیر المفسرون و استاد دانشکده شریعت در الازهر.